

ساختن پرچم جنگ در آنخانه انجام مییافت. همین قسم انجام تشریفات برای تملك جاریه‌های (کنیزان) قریش درخانه شوری وقوع می‌یافت و برای دختران قریش که بعد بلوغ میرسیدند، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد.

و اداره این مؤسسه با تیره عبدالدار بوده است.

۶- سرداری یا (قیاده) - این منصب، عبارت از سرپرستی و سرداری کاروان - های بازرگانی و با نفرات جنگی بوده که بعهد بنی‌امیه واگذار میشد و در اوایل اسلام ابوسفیان پدر معاویه آنرا اداره میکرد.

۷- مؤسسه مشورتی - این مؤسسه در دست تیره بنی‌اسد بود و کارهای مهم قریش باصوابدید و مشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت.

۸- مؤسسه پرداخت دیه و غرامت - این مؤسسه بدست تیره تیم اداره میگشت و وظیفه آن ترتیب پرداخت دیه‌ها و غرامتها بود و اگر رئیس این مؤسسه بیستهدادی در آن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند.

۹- قبه یا اسلحه‌خانه - عبارت از چادری بود که هنگام جنگ بر پا میگشت و مهمات و لوازم جنگی را در آن جمع میکردند.

۱۰- اعنه - یا اداره کردن ستوران قریش هنگام جنگ.

۱۱- سفارت - و مقصود از آن روانه کردن نماینده ای برای انجام مذاکرات صلح و جنگ و با اظهار مفاخر قریش در برابر اقوام دیگر بوده است و آخرین سفیر قریش عمر بوده است (قبل از آنکه مسلمان شود).

۱۲- ایسار - یا مؤسسه قمار و فالگیری که آنرا ازلام (۱) نیز میگفتند و بوسیله

۱- ازلام جمع زلم است. بزبان عربی نوعی تیر را میگویند که پر ندارد. مردم قریش برای فال گرفتن ده تیر انتخاب میکردند. روی سه تیر مینوشتند بکن و روی سه تیر مینوشتند نکن و چهار تیر را نوشته میگذاشتند و همین که میخواستند بکاری اقدام کنند و در انجام آن دو دل بودند این ده تیر را در ظرفی گذارده برهم میزدند و يك يك در میآوردند اگر قسمتهای مثبت (بکن) زودتر در میآمد بآن امر اقدام میکردند و اگر منفی (نکن) جلوتر بود از اقدام کار صرف نظر میکردند.

دیگر آنکه برای هر يك از آن ده تیر، اسمی تعیین میکردند و آن اسم را روی تیر مینوشتند و تیرها را در کیسه یا ظرفی میریختند و ده تیر با هم شريك شده شتری میخریدند و آنرا میکشند سپس باسم هر يك از شرکاء يك تیر از ظرف در میآوردند و نام آن تیر را میخواندند پاره‌ای از آن تیرها سه‌سهم می‌بردند پاره‌ای يك‌سهم و پاره‌ای هیچ‌سهم نداشت و این يك نوع قمار بود که قرآن مجید آنرا نهی کرده فرمود يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والاذلام والالزام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه - سورة مائده (مترجم).

آن فال میکردند و یا چیزهایی را میان خود قسمت میکردند که تقریباً شبیه به لاتاری و قرعه امروز بوده است و اداره آن بدست تیره بنی جمح بوده است .

۱۳- اداری یا حکومت که باختلافات و کشمکشها رسیدگی میکرد .

۱۴- اموال مصادره شده - یعنی جمع آوری و اداره کردن پولها و زر و زیورهای

بتهای کعبه که بدست تیره بنی سهم اداره میشد .

۱۵ - نگاهبانی مسجد الحرام (عماره) و یا مراقبت باینکه کسی در آن محل

مقدس با وسرایی و بدگوئی نکند و فریاد نزند .

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی از مؤسسات اسم بی مسمی بوده و از هیچ

نظراهمیت نداشته اما بزرگان قریش از دو نظر آنرا ایجاد کرده بودند : اول برای

اینکه تیره های قریش را به یک عنوان و سمتی راضی سازند . دوم اینکه مقام کعبه را

عالی جلوه دهند و از آن راه برای خود استفاده ببرند .

نکته دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور

لشکری و کشوری و سیاسی و مذهبی در آن گنجانیده میشد و با سازمانهای دولتی امروز

هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه آنرا نوعی حکومت جمهوری یا مشروطه بدانیم در

صورتیکه حکومت مشروطه و یا جمهوری باید پادشاه و یا رئیس جمهور داشته باشد

و در حکومت قریش چنان مقامی دیده نمیشد و فقط پرده دار و نگاهبان کعبه و رئیس

مشورت خانه یکنوع ریاستی داشتند (۱) .

مطالعه تاریخ عرب (پیش از اسلام) با تمام پیچیدگی

نهضت عرب

و ابهام آن مشتمل بر مطالبی است که جالب توجه و قابل دقت

پیش از اسلام

و تفکر میباشد . از آن جمله اینکه تا قرن اول پیش از هجرت،

۱- جرجی زیدان مؤلف کتاب ، مؤسسات پانزده گانه فوقرا بزبان عربی مصلحه خوانده است و در اصطلاح

اداری عربهای امروز مصلحه همان است که ما بفارسی آنرا اداره میگوئیم .

مثلا ترجمه مصلحه البرید بزبان فارسی اداره پست میباشد ولی چون کلمه مصلحه فعلا با ادارات دولتی اطلاق

میشود و مؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یاد آور شده مؤسسه دولتی نبوده لذا ما آنرا به مؤسسه و بنگاه

تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسه فال گیری (ایسار - ازلام) مناسبتر از اداره فال گیری و قماربازی میباشد .

(مترجم)

میان قبایل و طوایف مختلف عرب، شاعر و خطیب و یادانشمندانمرداری پدید نیامده است و این پیش آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد.

شاید پاره‌ای تصور کنند که بواسطه عدم نبودن تاریخ عرب اسامی شعراء و سخنوران و دانشمندان سابق عرب ازین رفته باشد ولی این تصور اشتباه است، چه که افسانه‌های عاد و ثمود و هود کاملاً در میان عرب محفوظ مانده و اگر شعراء و دانشمندان میان آنها بوده، البته نامشان باقی میمانده است.

و آنچه که ما در دیباچه این مقال (نهضت عرب پیش از اسلام) یاد آور شدیم عبارت از دانشمندان و سخنوران مشهوری است که يك قرن قبل از اسلام در میان اعراب پدید آمدند و مهم تر از همه آنکه نهضت مزبور محدود بشعر و ادب نبوده، بلکه جنبه دینی هم داشته است، بقسمی که در آن عصر، از نظر دین، يك نوع هیجان و تشویش خوار میان اعراب پیدا شده بود و در میان يك قبیله، عده‌ای بت و عده‌ای آتش و عده‌ای خدای یگانه پرستش میکردند و همان کسی هم که میان آنان خداپرست بود در عین حال برای بت نیز قربانی میبرد، گروهی شراب را تحریم میکردند، دسته‌ای بت میپرستیدند و دسته دیگر از پرستش بت بیزاری می‌جستند و همین انقلاب فکری جامعه عرب را متوجه راه نجاتی میکرد و در هر مجلس و محفلی صحبت از ظهور نجات‌دهنده‌ای میشد. در نتیجه اشخاصی ادعای نبوت کردند و همان ادعای آنان مردم را متذکر ساخت که راجع بدین و مذهب و پایان کارها تفکر کنند.

چه شد که این نهضت پدید آمد؟ - سابقاً اشاره شد که عربهای عدنان، مردم روشن فکر تیزهوشی بودند ولی چون روزگار خود را بچنگ وجدال میکذارانند و از دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش و فکر خویش را در راه ترقی و تعالی بکار برند.

آنچه مسلم است افراد عادی تادر فشار فقر واقع نشوند، برای معاش تلاش نمیکنند و تا خواری نکشند برای ترقی خود نمیکوشند و کمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس با مردم متمدن و بدون اینکه تحت فشار قرار گرفته باشد برای پیشرفت و ترقی خود بکوشد. این وضع افراد مردم است و اما هیئتهای اجتماع غالباً بعد از

جنگهای خارجی و با انقلابات داخلی به هیجان میآیند و برای ترقی و تعالی خویش میکوشند و البته جنگهای خارجی در این مورد مؤثرتر است زیرا در زمان جنگ ملتها با یکدیگر تماس پیدا میکنند و محسنات و معایب خود را درک مینمایند و بالطبع در صدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیآیند. دلایل تاریخی برای صحت این گفتار بسیار است.

اتفاقاً در دو قرن قبل از اسلام، همین وقایع برای اعراب پیش آمد و آنان را تکان داده ب فکر ترقی و تعالی انداخت باین معنی که در آن اوقات سپاهیان حبشه بر یمن دست یافتند و در اواسط قرن اول پیش از هجرت حبشی‌ها بقصد تسخیر مکه و کعبه بحجاز آمدند.

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه و قریش تا آنروز چنان خطری را پیش بینی نمیکردند زیرا هر چه دیده و شنیده بودند احترام و ستایش سایر قبایل از کعبه و مکه بوده است ولی همینکه عبدالمطلب جد پیغمبر اکرم (ص) برده دار و نگاهبان کعبه از آمدن سپاهیان حبشه با فیل‌های جنگی خبردار شد خود و قومش (قریش) ناگهان دانستند که چه خطر بزرگی متوجه آنان گشته است و مطابق قانون طبیعت قوای روحی و جسمی خویش را جمع آوری کرده مهبای دفاع شدند و هشیاری و خردمندی نهانی خود را آشکار ساختند و بقدری این پیش آمد در اوضاع مردم حجاز تأثیر داشت که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداد سال پیل (عام الفیل) خواندند. تأثیر این واقعه نه تنها موجب نهضت ادبی و دینی حجازیان گشت بلکه در نتیجه آن سیاستمداران و نابغه‌هایی میان آنها ظهور کرد که در پیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد هم چنان که پس از انقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدید آمدند و در پیشرفت سیاست فرانسه عامل مهمی بشمار آمدند.

باری واقعه (عام الفیل) آغاز نهضت اعراب حجاز محسوب نمیکردد، بلکه فتح یمن پیش در آمد و عام الفیل متمم آن نهضت میباشد و در هر حال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب نهضت اعراب حجاز باشد و چه آمدن سپاهیان حبشه با فیل‌های جنگی بطرف مکه باعث جنب و جوش آن مردم گشته و چه موجبات دیگری برای آن نهضت

بوده در هر حال پیش از ظهور اسلام، يك نوع غلبان فکری از نظر دین و ادبیات میان اعراب پدید آمده بود که برای پیشرفت اسلام مقدمه لازم و طبیعی محسوب میشد و غالباً دعوت های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد، یعنی ابتداء يك نهضت دینی و ادبی در اجتماع ایجاد میگردد و سپس زمینه، برای انتشار و تأیید دیانت جدید فراهم میشود.

## دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص) صاحب شریعت اسلامی دعوت خود را شروع فرمود وضع جامعه عرب چنان بود که در صفحات پیش شرح دادیم . پیغمبر اسلام (ص) در سال ۶۰۹ میلادی در سن چهل سالگی دعوت خود را آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم در این مختصر نمیگنجد و فقط به مختصری از آنچه با موضوع ما ارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل و عواملی که موجب انتشار اسلام و مساعد برای توسعه آن بوده معلوم گردد .

پیغمبر اکرم (ص) هنگامی بدنیآ آمد که پدرش در گذشته بود و همینکه شش ساله شد مادرش نیز وفات کرد و جدش عبدالمطلب او را نگاهداری نمود . آن موقع مؤسسه آب دادن بمردم (سقایه) و مؤسسه مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد و از آنرو عبدالمطلب بسیار معزز و محترم میزیست . پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بود که جدش رحلت کرد و عمویش ابوطالب که او نیز شخصیت محترمی بود برادرزاده را نزد خود برد و او را مانند سایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش به تجارت میرفت و پیغمبر (ص) را با خود میبرد رسول اکرم (ص) از همان ایام جوانی که با عمویش ابوطالب سفر میرفت اخلاق و کردارش طوری بود که او را استوار (امین) میخواندند و هوش و عقلش را تمجید میکردند .

این نیکنامی حضرت رسول (ص) سبب شد که خدیجه دختر خوبلد از زنان ثروتمند قریش ، جنابش را بعنوان عامل خود انتخاب کند و امور بازرگانی خویش را بوی بسپارد و سرانجام بقدری از امانت و صداقت این عامل (بزرگوار) خوشش آمد که راضی شد با وی ازدواج کند . این زناشویی برای پیغمبر اکرم (ص) موجب گشایش و آسایش گشت ،

چه که از ثروت خدیجه بهره مند شد و طبعاً چنین شخص در ستکار دست و دل باز ثروت مندی، مورد احترام و محبت عموم می باشد .

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل ساله شد ، بگوشه گیری از مردم متمایل گشت و مانند مردان تارك دنیا (ناسکان) بکوهها و غارها پناهنده شد و در ماه رمضان همان سال، با خدیجه بکوه موسوم به حراء واقع در سه میلی مکه مقیم شد و همانموقع رؤیای نخستین بروی پدیدار گشت (۱) و نزد همسر خود خدیجه آمده باو خبر داد که جبرئیل بر من ظاهر شد و مرا فرمان داد این آیه را بخوانم .

«اقراء باسم ربك الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است .

من آنرا خواندم و بمیان کوه شتافتم . در آنجا از آسمان آوازی شنیدم که میگفت :

ای محمد ! تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم .

خدیجه عمو زاده ای بنام ورقه بن نوفل داشت . ورقه کتابهای بسیار خوانده بود و با یهود و نصاری معاشرت داشت و مردم مکه او را بدانشمندی شناخته ، در علوم دینی و غیبگویی ممتاز و برجسته میدانستند . خدیجه نزد ورقه رفت و آنچه را که از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد .

ورقه گفت : ای خدیجه اگر آنچه میگویی راست است ، بخدائی که جانم در دست اوست این مرد پیغمبر (ص) مردم خواهد شد و آنچه که با موسی بوده با او نیز خواهد بود .

خدیجه نزد پیغمبر (ص) باز آمد و آنچه از ورقه شنیده بود برای شوهر گفت : پیغمبر اکرم (ص) با اطمینان خاطر بمکه بازگشت ولی از اظهار دعوت علنی خودداری مینمود ، زیرا از علاقه مندی قریش به بت های خودشان مطلع بود و بخوبی میدانست که دعوت بخدای یگانه و چشم پوشی از بت ها بر مردم قریش گران می آمد چه که با رفتن بت ها سود بازرگانی و جاه و مقام و قریش نیز از میان میرفت باین لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه سال

۱ - مقصود از رؤیای نخستین که مؤلف مسیحی (جرجی زبدان) اظهار داشته همان وحی الهیست که در کوه حراء بر سید انبیاء نازل شد (مترجم)

بطور کج دار و مریز بنزدیکان خویش دعوت رسالت را ابراز می‌کرد و در ظرف آن مدت عده کمی باو ایمان آوردند که از آن جمله جوان نورسیده علی بن ابیطالب (علیه السلام) پسر عموی پیغمبر (ص) بود و دیگر ابوبکر صدیق از بزرگان قریش و ابو عبیده جراح و چند نفر دیگر بودند.

از آن پس پیغمبر (ص) بدعوت آشکار پرداخت و از عموزاده خود علی (ع) خواست که مهمانی ترتیب دهد و عموها و نزدیکان پیغمبر (ص) را بطعام دعوت کند علی (ع) چنان کرد و نزدیک چهل مرد از فرزندان عبدالمطلب بنخانه پدرش (ابوطالب) فراخواند همیشه مهمانان از خوردن غذا فارغ شدند پیغمبر (ص) دعوت خود را شروع نمود و مهمانان که از دعوت پنهانی پیغمبر (ص) آگاهی داشتند، دانستند که موضوع از چه قرار می‌باشد و در صدد خاموش کردن پیغمبر (ص) برآمدند که مبادا به بت‌های آنان اهانتی وارد آید عموی پیغمبر (ص) ابولهب پیش از دیگران برای خاموش ساختن پیغمبر (ص) میکوشید و آنحضرت را تحقیر می‌کرد. پیغمبر (ص) در آن مجلس خاموش شد و مهمانان رفتند ولی این پیش آمد ذره‌ای از عزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست و دوباره همان عده را برای صرف غذا دعوت کرد و پس از صرف غذا بآنان چنین فرمود:

«حتم دارم که در تمام ملت عرب کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام نیارده است. من بشما میگویم خداوند فرموده شما را دعوت کنم حال کدام یک از شما آماده همراهی با من هستید تا برادر و جانشین و وصی من میان مردم باشد».

پس از این گفتار همه مهمانان خاموش ماندند و بیشتر از آن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند فقط علی (ع) پیش آمده گفت: ای پیغمبر خدا من تو را یاری می‌کنم.

پیغمبر (ص) هم فرمود علی (ع) برادر و جانشین و وصی من است از او فرمانبرداری کنید.

مهمانان که این را شنیدند خنده کنان از جا برخاسته با ابیطالب گفتند:

«محمد دستور میدهد که فرمانبرداریت باشی» و سپس از آنجا رفتند.

این توهین و تحقیر هم پیغمبر اکرم (ص) را از اراده خود باز نداشت و او را از کسانش

دور ساخت و بجای آنکه از آنان کناره گیرد و از دعوت آنان باز ایستد، آشکارا بت‌های

آنان را بدگفت و خود قریش و پدران آنان را گمراه و کافر خواند. قوم قریش چاره‌ای



جزیر دباری نداشتند زیرا پیغمبر اکرم (ص) در پناه ابوطالب بود و همه آنان با ابوطالب احترام می‌گذاشتند. سرانجام جمعی از آنان که ابوسفیان (پدر معاویه) نیز با آنان بود پیش ابوطالب آمده گفتند:

«برادرزاده تو آئین ما را پست می‌شمارد و پندارهای ما را دیوانگی می‌خواند و خودمان را گمراه می‌ستاید، او را از این رفتار بازدار و پادست از او بردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته و عده همه نوع مساعدت داد. اما همینکه قوم قریش پیغمبر (ص) را در دعوت اسلام و بد گوئی از خدایان خود یا برجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند:

«اگر برادرزاده‌ات را از این کار باز نگیری با تو و او آنقدر ستیزه خواهیم کرد تا یکی از دو طرف هلاک گردد».

پیغمبر اکرم (ص) که این سخن عمو را شنید، گمان کرد عمو او را هم می‌سازد و طبعاً این پیش آمد برای او گران آمد اما با عزمی ثابت گفت:

«ای عمو! اگر قوم قریش آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند، از این کار دست بر نمی‌دارم».

سپس بگریه افتاده از جا برخاست که از پیش عمو برود اما عمو پیش او را باز داشته گفت:

«هر چه می‌خواهی بگو بخدا تو را با آنان نمی‌سپارم».

در این میان دعوت پیغمبر آهسته آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی آئین اسلام را می پذیرفتند که از آن جمله ابوبکر و عثمان و زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و حمزه (عموی پیغمبر ص) و عمر بودند البته اسلام آوردن این مردان نامی که در تاریخ اسلام مقام بلندی دارند برای پیغمبر (ص) پیشرفت بزرگی بود بخصوص اسلام آوردن عمر و حمزه که در میان قریش نیرومند و محترم بودند و پیغمبر (ص) آنانرا بسیار گرامی میداشت.

سایر عموها و اقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدند و بفرافتادند که مگر پیغمبر (ص) را بخوشی از دعوت بازدارند از آنرو بزرگان

اینک شایسته است که آنچه درباره دعوت اسلام پس از مطالعات بسیار بنظر ما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای از نویسندگان غیر مسلمان ، گمان کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین کار مهم دست زد .

ولی ما معتقدیم که این گمان آنها بی پایه و مایه میباشد زیرا تاریخ دعوت اسلام گواهی میدهد که پیغمبر (ص) از روی کمال خلوص و ایمان و بدون هیچ نظر دنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبر اسلام (ص) به نبوت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت و مسلم میدانست که از طرف خداوند برای دعوت مردم برانگیخته شده است و اگر این ایمان قطعی و کامل نبود آن همه رنج و آزار را تحمل نمیتوانست چه که حضرت رسول (ص) پیش از دعوت بواسطه زناشوئی با خدیجه دارای جاه و مقام و ثروت بود و مردم او را دوست داشته احترام میکرداشتند و زندگانی آسوده‌ای میکردانند و برعکس پس از دعوت دچار رنج بسیار شد ، تا آن اندازه که بخاطر او مردم مکه با بنی هاشم از در ستیزه تو آمدند و چون پیغمبر (ص) از بنی هاشم بود ، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون کعبه نهادند و بموجب آن پیمان بر خود حتم کردند که با بنی هاشم (اقوام پیغمبر) دادوستد نکنند و از آنان دختر نگیرند و با آنان دختر ندهند ، بنی هاشم در اثر این پیمان ، مدت سه سال شهر مکه را ترک گفته بکوهها و غارها پناهنده شدند و اگر هم بمکه میآمدند پنهانی میآمدند و فقط کسانی آشکارا در مکه آمد و شد میکردند که مانند ابولهب (عموی پیغمبر) با محمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصور میکنند که استقامت پیغمبر اسلام (ص) در دعوت خود بواسطه پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است .

ولی این نیز اشتباه میباشد ، زیرا پیغمبر پس از مرگ ابوطالب بیش از پیش در دعوت خود پا برجا ماند . ابوطالب و خدیجه سه سال پیش از هجرت درگذشتند و پس از مرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوار شد و قوم قریش از هرسو بروی تاختند بخصوص ابولهب و حکم بن عاص و عتب بن ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر از سایرین

او را آزار میدادند و غالباً هنگام نماز شکمبه بر سر و روی پیغمبر اکرم (ص) خالی میکردند و خوراکش را آلوده میساختند. پیغمبر (ص) از مکه به طایف رفت، تا مگر در آنجا بار و باروری بیابد. ولی در آنجا نیز چیزی جز دشنام و آزار ندید تا آنجا که مردم طایف دسته‌ای از نادانان و اراذل خود را بطرف حضرت رسول میفرستادند که با او ستیزه کنند و برویش داد زنند و همینکه پیغمبر (ص) از آنان کناره میگرفت و بگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدند و فرومایگان را میراندند. پیغمبر (ص) تمام این رنجها را تحمل میکرد و دعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه میکرد. بسیاری حضرت رسول (ص) از طایف بمکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید بقسمی که هر کس از دور و نزدیک با او بستیزه برمیخواست و او را تهدید میکرد پیغمبر با اراده ثابت و محکم بر این مصیبت‌ها صبر میکرد، در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با او همراهی و مهربانی خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیکشت چون به نبوت خود ایمان کامل داشت و میدانست از طرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد.

همینکه پیغمبر (ص) از اسلام نزدیکان و اقوام خود نومید گشت، هنگام حج بر سر راه مسافران آمده آنها را باسلام دعوت میکرد و در آنجا هم از تعرض باز نمی‌ماند، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت:

«ای مسافران! سخن برادر زاده مرا گوش ندهید، از میگوید از لات و عزی (نام دو بت) دست بکشید و گمراهی‌های تازه او را بپذیرید، ز نهار از محمد نشنوید».

البته این اعتراضات از تصمیم و اراده پیغمبر نمی‌گاست و مرتباً مسافران و حجاج را بدین اسلام میخواند. سرانجام چند مرد از اهل مدینه دعوت او را پذیرفتند و همینکه بشهر خویش (مدینه) رفتند، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام در مدینه، بودن یهود در آنجا بود زیرا یهودیان برعکس کفار مکه خدا شناس و اهل کتاب بودند و از وحی آسمانی و پیغامبری رسولان آگاهی داشتند و دیگر آنکه میدانستند دیانت اسلام به بازرگانی آنها زیبایی نمیرساند،

برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت های کعبه از اعتبار میافتد و تجارت مکه ساقط میشود. یهودیان و اهل مدینه که با مردم مکه رقابت داشتند، طبعاً خواهان آن بودند که آئین تازه، در مدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر باز آید تا عربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند و یهودیان که مردمان تاجر پیشه و پول طلب هستند، بیشتر این فکر را دنبال میکردند. از اینها گذشته مردم مدینه، که از نژاد قحطان (اعراب یمن) بودند با مردم مکه (اعراب عدنانی) همه جور رقابت میکردند و در نتیجه این عوامل اهل مدینه پیغمبر را بشهر خود دعوت کردند و پیغمبر در ۶۲۲ میلادی از مکه بمدینه رفت و اهل مدینه مقدم او را گرامی داشتند از آن هنگام پیروان پیغامبر را بدون نام خواندند مهاجر یعنی آنکه با او از مکه بمدینه آمد و انصاری یعنی آنکه در مدینه او را یاری نمود و بعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد که تا امروز هم مبدأ تاریخ میباشد.

اسلام در مدینه پیشرفت کرد و مردم مدینه به کمک مسلمانان برخاسته و در صدد انتقام از اهل مکه برآمدند و گاه و بیگاه بر کاروانهای مردم مکه که بشام میرفتند و یا از شام میآمدند، هجوم آوردند و این حملات و هجومها، همان است که در تاریخ اسلام به (غزوه) شهرت دارد.

مهمترین غزوه های اسلامی غزوه بدر بود که سرآمد پیروزی های اسلام بشمار میآید و از آن به بعد مسلمانان در همه جا جلو رفتند، تا آنکه تمام شبه جزیره عربستان بتصرف آنها درآمد و شهر مکه را گشودند و طایفه قریش همگی خواه ناخواه اسلام آوردند و پیغمبر (ص) بکشورهای خارج عربستان توجه کرده پیدایش شاهان نامه نوشت و آنها را با اسلام دعوت کرد و این وقایع در تاریخ اسلام ذکر شده و مانیز در آن باره گفتگو خواهیم کرد.

آنطور که تاریخ نویسان میگویند، شهر روم در سال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد و از همان هنگام دولت روم پدید آمد و مدت ده قرن و نیم پایدار ماند و سراسر جهان

روم و ایران هنگام

پیدایش اسلام

آنروز را گشود و شهر روم در تمام آن وقایع پایتخت بود و در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت از روم به شهر (بیزانس) انتقال یافت و قسطنطین بزرگ بآن شهر در آمده آنجا را قسطنطنیه

نامید، که هنوز هم بآن نام خوانده میشود. (۱)

پس از مرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد و سرانجام یکی از آنان بر تمام کشور دست یافت و همینکه او در سال ۳۶۰ درگذشت، ژولین و پس از ژولین ژومین پادشاه شد و او نیز بعد از چند ماه وفات کرد و رومی‌ها شخصی را بنام والنتین با امپراتوری خود برگزیدند.

والنتین بزودی برادر خود را امپراتور شهر روم قرارداد و از آن تاریخ، کشور روم بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم گشت که پایتخت اولی، شهر قسطنطنیه و پایتخت دومی، شهر روم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشتر بائید و شهر قسطنطنیه مرکز سیاسی و فرهنگی و دینی دنیای تمدن شد.

در قرن پنجم میلادی روم شرقی از مغرب بدریای آدریاتیک، از جنوب به حبشه، از شرق بفرات و دجله و از شمال به سرزمین تاتار، محدود بود. نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی پس از قسطنطین بزرگ ژوستیان بود که از ۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی (۳۹ سال) فرمانروائی کرد و قسمتی از اوایل سالهای امپراتوری خود را در جنگ با ساسانیان گذراند و این جنگ با پیمانی مشهور بصلح جاویدان پایان پذیرفت، اگرچه آن صلح جاویدان نماند.

ژوستین را بخت یار شد و سردار بزرگی در ارتش او بوجود آمد که از سرداران نامی جهان بشمار می‌آمد. این سردار بزرگ بلیزار نام داشت و با دلیری و تدبیر او شمال آفریقا بتصرف روم شرقی درآمد و پرچم امپراتوری آنان بر دروازه‌های شهر روم

۱ - مقصود از قسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که - به بیان آنرا - کنتستینوپول یعنی شهر قسطنطنین می‌نامند

### Constantinople

اما همیشه سلطان محمد فاتح در ۱۴۵۳ میلادی آن شهر را گشود، آنجا را استانبول یا استامبول (شهر اسلام و ابد بندگان) نامید. استانبول پیش از پنج قرن مرکز خلافت اسلامی بود و پس از پایان جنگ اول بین المللی، دولت عثمانی از میان رفته، حکومت جمهوری ترک، جانشین آن دستگام شد و بای نضت از استانبول با تکرار انتقال بسافت اکنون استانبول، شهر در ترکیه محسوب میشود. اما بواسطه موقع نظامی (کنار سفر و میان آسیا و اروپا واقع شده است) مورد توجه و دارای اهمیت شایان نظامی و سیاسی و بازرگانی میباشد. (مترجم)

برافراشته شد بلیزار در پیشرفت نفوذ و فتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده و از هر جهت در تقویت آن امپراتوری کمک‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران و روم (یونان) تازگی نداشت و شاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغاز شده بود علت عمده این کشمکش آن بود که دو دولت مزبور (ایران و روم) هر کدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند و دیگری را زیر دست خود قرار دهند .

این کشمکش تا زمان اسکندر کبیر ، میان ایران و یونان بود و از آن پس تا ظهور اسلام ، بین ایران و روم دوام یافت .

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان صلح جاویدان را نادیده گرفته ، بر رومیان تاخت و بزودی سوریه را گرفته انطاکیه را آتش زد و آسیای صغیر را بباد یغما داد . ژوستین سردار نامی خود بلیزارا بچنگ انوشیروان فرستاد و چندین بار طرفین غالب و مغلوب گشتند تا آنکه پس از بیست سال جنگ هر دو پادشاه خسته و پیرو فرسوده شدند و پیمان آشتی بستند ، با این شرط که مرز هر دو کشور مانند پیش باشد و دولت روم سالی سی هزار دینار بدولت ایران بدهد .

ژوستیان در تاریخ روم ، مقام بلندی را دارا شد زیرا سنگرها و دژها و کلیساهای زیادی بامر او ساخته شد و قوانین و نظاماتی وضع گردید که اکنون اساس و پایه قوانین حقوقی دنیای جدید محسوب میشود . ژوستیان نخستین کسی بود که صنعت حریر بافی را از شرق بغرب منتقل کرد کلیسای مشهور ایاصوفیه که اکنون جامع ایاصوفیا میباشد از بناهای این امپراتور میباشد (۱) .

باری در ممالک استبدادی اوضاع کشور و مردم تابع خوبی و بدی پادشاهان میباشد . اگر پادشاه دادگر و درستکار باشد زندگی گانی مردم بخوبی میگذرد و گرنه کارها رو بنحرایبی میگذارد در مورد امپراطوری روم نیز همینطور بود تا ژوستیان حیات داشت . مردم روم آسوده بودند و پس از مرگ او چون جانشین‌های لایقی پیدا نشد و اوضاع مملکت درهم

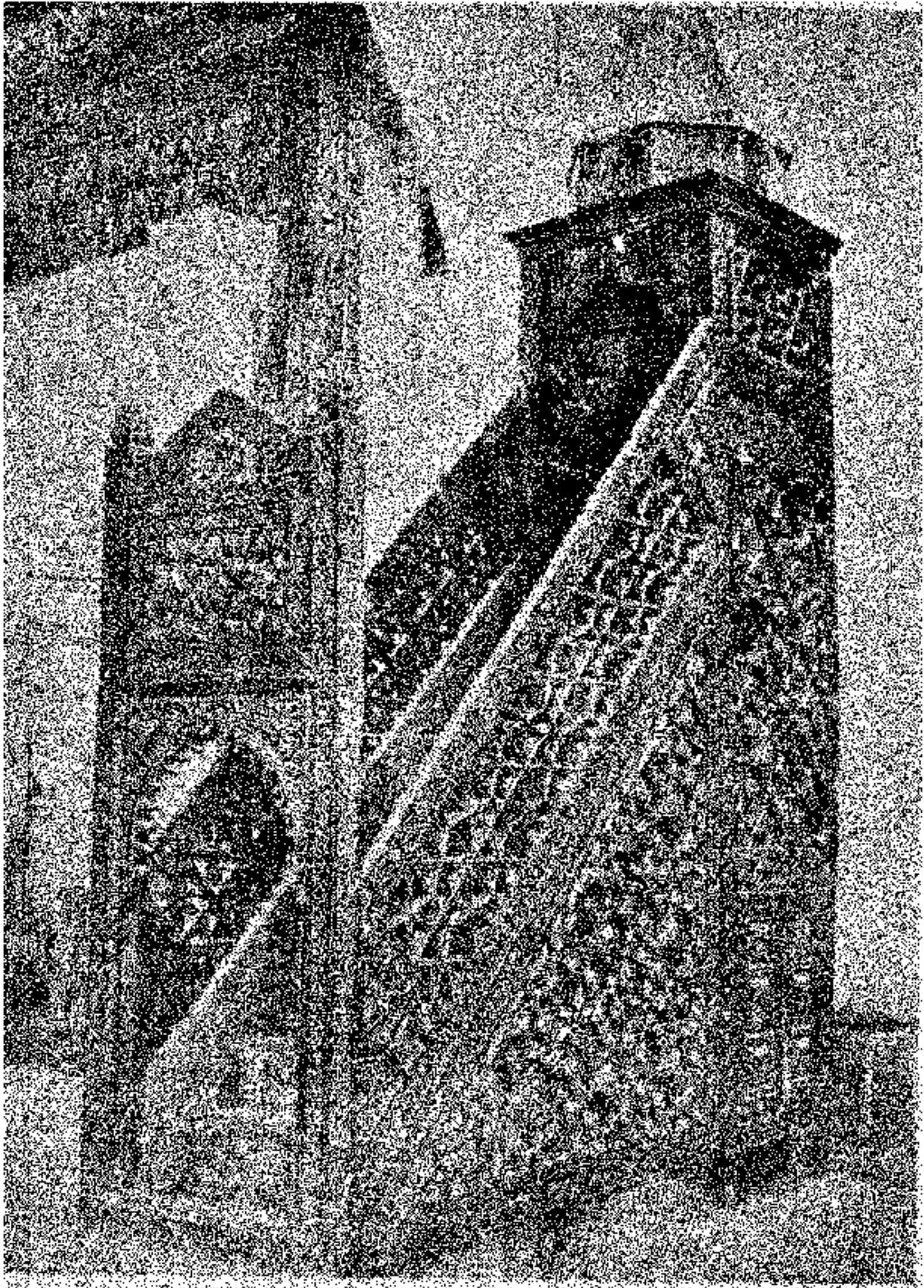
۱ - کلیسای ایاصوفی که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد ، در زمان آناتورک یعنی بعد از انقراض خلافت آل عثمان تبدیل بموزه گشت و اکنون نیز موزه است . (مترجم)

و برهم گشت ژوستین دوم جانشین و برادر زاده ژوستینیان نتوانست کارهای سودمند عموداً تعقیب کند. همین قسم تی باریوس که پس از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمی نداشت. موریس یا موریکوس جانشین تی باریوس با امید اینکه جنگ با ایران رونقی بکاش می دهد. ناگهان با انوشیروان در افتاد و هفت سال تمام این گیر و دار ادامه پیدا کرد و در آن اثنا انوشیروان در گذشت و پسرش هرمز چهارم به تخت نشست. در زمان این پادشاه، هیاطله از شمال و شرق با ایران حمله آوردند و رومی ها تا نزدیک پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردار نامی ایران هر دو دشمن را عقب نشاند و ایران را از سقوط حتمی نجات داد پس از این پیروزیها بهرام چوبین، بر ضد هرمز اسباب چینی کرد و بزرگان ایران هرمز را کور کرده بگوشه ای نشاندند و خسرو پرویز پسر هرمز را پیادشاهی برداشتند. بهرام چوبین که همه اسباب چینی ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود پیادشاهی خسرو تسلیم نشده او را مجبور بفرار کرد، پرویز از بیم بهرام به قسطنطنیه آمد و از موریس کمک خواست. موریس سپاهیان بی راهی پرویز فرستاد و او را مجدداً با ایران برگردانید.

پرویز پیوسته از موریس سپاسگزار بود و تا موریس حیات داشت پرویز با رومیان نجنگید. در سال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی انقلابی ظهور کرده موریس کشته شد و فوکس بجای او امپراتور گشت رومی ها با سلطنت فوکس تن نمیدانند و از هرقل والی روم در افریقا کمک خواستند هرقل پسر خود را با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده، فوکس را مغلوب و مقتول کرد و خودش (خود هرقل) امپراتور روم شد (۶۱۰ میلادی).

خسرو پرویز که از مدتی پیش در صدد حمله بر روم بود و از موریس ملاحظه میداشت، پس از این پیش آمده ها بهانه ای بدست آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود (موریس) برومی ها حمله آورد و در سال ۶۱۴ میلادی با کمک یهودیان مصر و افریقا و شام و فلسطین را فتح کرد و سپاهیان خویش را بغارت اورشلیم فرمان داد. سپاهیان ایران، کلیسای قیامت و مزار مسیح را آتش زدند و شهرها را غارت کردند و موجودی خزانه کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس و کشیش بزرگ شهر اورشلیم

را باخودبایران آوردند و مطابق اظهار بعضی از مورخین نمود هزار مسیحی در این



ث - قویہ - منبر مسجد علاء الدین

زد و خورد گشته شد خسرو پرویز از این پیروزی‌ها دلیر گشته با آسیای صغیر لشکر



کشید، و تا کنار «سفر» پیش رفت.

در تمام این جریان، هرقل امپراتور روم، آسوده و فارغ در کاخ خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت. اما همینکه سپاهیان ایران نزدیک پایتخت رسید، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینه کافی در دست نداشت از کلیساها وام گرفت و با آنان شرط نمود که پس از جنگ، وام را با سود پس بدهد. هرقل با دشواری بسیار پول و سپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد و از راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و بسا ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها را شکست داد ۶۲۲ میلادی. و این همان سالی است که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت کرد.

هرقل مجدد در سال ۶۲۷ میلادی سپاهیان را گرد آورده، رو بایران آمد و برای اولین مرتبه رومیها شهر نینوا پایتخت سابق آشور را گرفتند و ایرانیان را مغلوب ساختند. در آنموقع خسرو پرویز پیر شده بود و کاری از دستش بر نمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضد پدر و برادر قیام کرده تمام برادران و برادرزادگان خود را که شماره آنان به هیجده میرسید پیش چشم پدر کشت و پدر خود خسرو پرویز را در زندان افکند. خسرو در زندان وفات کرد و پسرش شیرویه هشت ماه پس از مرگ پدر درگذشت و بامرگ خسرو پرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت، بقسمی که در مدت چهار سال نه پادشاه (زن و مرد) بتخت نشسته و از تخت بزیر آمدند و در چنین وضع هرج و مرج و درهم و برهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند (۱).

اوضاع امپراتوری روم شرقی، در آنزمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران نبود، زیرا هیاطله از طرف شرق، و گوت ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم

۱- در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسرو پرویز با خسرو دوم در زندان نبرد بلکه بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومیها سران سپاه ایرانی بر خسرو پرویز شوریدند و فرمانده پادگان نیسفون خسرو را گرفته در محلی موسوم «به تاریک خانه» زندانی کرد ابتدا فرزندانش را کشت و سپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید. مترجم

پایتخت امپراتوری پیش میرفتند .

علاوه بر اوضاع سیاسی و اداری اوضاع دینی و اجتماعی و اخلاقی روم و ایران در آن ایام ، از هر جهت رو باختلال می رفت و طبعاً خرابی اوضاع اداری و سیاسی نیز بواسطه فساد اخلاق جامعه و پریشانی عقاید و افکار عمومی بوده است .

کمی پیش از ظهور اسلام ، یعنی در قرن ششم میلادی ، دهها مذهب و مسلك مختلف دینی در روم شیوع داشت و سرچشمه همه اختلافات را پایه ای الفاظ پوچ و بی اساس تشکیل میداد . از آن جمله امپراتوران روم و رجال سیاسی میگفتند : مسیح دو طبیعت و دو مشیت داشته ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر در شام و مصر میزیستند ، برای مسیح يك طبیعت و يك مشیت قائل بودند . در زمان هرقل اتناسیوس اسقف یعقوبیان هقیم شهر (مونباک) در صدد بر آمد تا حدی این اختلاف را بر طرف سازد و با پیروس اسقف قسطنطنیه که اصلاً اهل شام بود قبلاً مذاکره کرد و او را قانع ساخت که مسیح دارای يك مشیت و دو طبیعت بوده است . سپس موضوع را با هرقل در میان گذارد هرقل با خوشوقتی این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی در این باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم و اسقف عمان و پاره ای از اسقف های دولتی این فرمان را رد کردند . و در نتیجه کشمکش شدت یافت . هرقل و اسقف قسطنطنیه و اسکندریه و انطاکیه معتقد بدو طبیعت و يك مشیت شدند ، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر و حوران و سوریه) عقیده دیگری داشتند و مسیحیان عراق (نطوریان) چیز دیگری میگفتند .

گذشته از این اختلاف ، کشمکش های دیگری میان مسیحیان وجود داشت از آن جمله طایفه خیالی ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت و کسی دیگر را بجای او دار زدند و طایفه دیگر بنام (آکی فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می دانستند و هر يك از این طوایف شعبه ها و دسته های متعددی تقسیم می شدند .

چون در آن اوقات دین و سیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشد که کشمکش های مهم سیاسی نیز واقع گردد . مثلاً هنگامیکه فرمان يك مشیت و دو طبیعت را صادر نمود ، ارمنی ها آنرا پذیرفته ، بعقیده سابق خود راجع به يك مشیت ، و

یک طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه، مورد تعقیب هرقل و کلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه کار بر آنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به پناه دولت ایران در آمدند. همین قسم مسیحیان مصر که از مظالم پیشوایان سیاسی و مذهبی روم بتنگ آمده، با سپاهیان اسلام همدست شدند و عمر و عاص را کمک کرده، آن کشور را به مسلمانان دادند.

در عین حال که خود مسیحیان با یکدیگر اختلاف داخلی داشتند، یهودیان امپراطوری روم نیز شب و روز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطه تعصب مذهبی با یهودیان بد رفتاری میکرد آنها هم در شهر انطاکیه بر ضد مسیحیان برخاسته اسقف بزرگ شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی در آوردن چشم و بریدن دماغ و گوش و لب و غیره مترجم) هرقل از این رفتار ناهنجار بر آشفته یهود انطاکیه را قتل عام کرد. سپس یهودیان شهر «صور» (بایتخت فینیقیه) والی رومی خود را کشته، با یهود فلسطین همداستان شدند که در یکشب تاریک بشهر «صور» بتازند و تمام مسیحیان آن شهر را بکشند. کشیش شهر از این توطئه باخبر شده، در بانان و سپاهیان رومی را آگاه ساخت و با این پیش بینی از حمله بشهر جلوگیری شد اما یهودیان، که از تصرف شهر صور نومید شدند، دیرها و کلیساهای بیرون شهر و ده‌های مجاور را بیاد قتل و غارت گرفتند و پس از آنکه کی سپاهیان روم بتعقیب یهود پرداخته، عده بسیاری از آنها را کشتند در شهر قیصریه فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقل برادر خود تادوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

در این ضمن ستاره شناسان برومیان گفتند که بنا با حکام نجوم در همین ایام دولت روم بدست مردمان مختون منقرض میشود. (۱) رومیان از این پیشگویی بهراس افتاده، بیش از پیش بازار و کشتار یهودیان پرداختند، یهودیان هم برای کینه جوئی هشتاد هزار اسیر مسیحی رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند.

۱- مسیحیان یهودی ها و مسلمانان را ملت های مختون یعنی ختنه شده میخوانند عربهای صدر اسلام که کشور روم را کشتودند معتقد بودند که پیشگویی ستاره شناسان مربوط بآنها بوده است. مترجم

کینه توزی یهود و نصاری، منحصر به اهالی روم نبود، بلکه در آن اوقات و پس از آن هر جادولت مسیحی تشکیل مییافت همین دشمنی بایهود را با شدت اجراء میکرد گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها با یهودیان رفتار نمیکردند و یهودیان ساکن اسپانی را در پرونده‌های رسمی دشمن ملک و ملت ثبت میکردند و هر قانونی که وضع مینمودند مواد مخصوصی راجع بتحقیر یهودیان در آن می‌گنجانیدند و بالاخره مقرر داشتند، که دین یهود در اسپانی ملغی باشد و یهودیان از برگزار کردن مراسم دینی و اعیاد مذهبی محروم باشند تا خواه ناخواه مسیحی بشوند یهودیان، بظاهر مسیحی میشدند اما در دل با مسیحیان کینه می‌ورزیدند گوت‌های اسپانی هم که از این موضوع آگاه بودند و با یهودیان (مسیحی شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمی‌کردند و پیش از پیش بآنها سخت می‌گرفتند تا حدی که یهودی نژاد اگرچه ظاهراً آئین مسیح را هم پذیرفته بود حق خواندن و نوشتن نداشت و از خرید کنیز و غلام ممنوع بود.

آری در چنین وضعی میاهیان اسلام با اسپانی رسیدند و با کمک داخلی (یهود) بر حکمرانان مسیحی غالب آمدند.

وضع اجتماعی و اخلاقی ایرانیان پیش از اسلام بمنتهای فساد رسیده بود دین رسمی کشور، بچندین شعبه تقسیم شده و هر شعبه با شعبه دیگر ستیزه و جنگ داشت علاوه بر مذهب زرتشت، مذهب‌های دیگری بنام آئین مانی و مزدک در ایران پیدا شده بود که آنها مزید بر نفاق و تفرقه میشد و تعلیمات عجیب و غریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود، از آن جمله پیروان مزدک میگفتند که همه چیز جتی زن باید میان مردم مساوی تقسیم شود، زیرا همه فرزندان یک پدر میباشند عجب آنکه قباد پادشاه ساسانی آئین مزدک را پذیرفت و جمعی نیز از پادشاه پیروی کردند و همینکه پادشاه دیگر پدید آمد، آئین مزدک را تحریم نمود و پیروان مزدک را کشت و طبعاً خلاف و نفاق داخلی افزوده گشت و فساد عمومی رو باز دیاد گزارد.

هنگامیکه ایران و روم، در این وضع اسفناک بسر میبردند، و از هر جهت رو بزوال میرفتند نهضت اسلامی در عربستان، رو بتوسعه و ترقی گذارد و مردمان ستمدیده

روم و ایران، برای تحصیل آزادی و فرار از تعدیات فرمانروایان ایران و روم بشبه جزیره عربستان پناه می‌آوردند .

انتشار اسلام تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . در آن موقع مسلمانها از آزار و شکنجه کفار مکه بستوه آمده رو بمدینه آوردند و چون شماره آنان کم بود نمیتوانستند از خود دفاع کنند . مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوش رفتاری نموده آنان را کمک میکردند . بیعت معروف بیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را به هجرت تشویق میکرد .

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس از ورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان اهل مکه و اهل مدینه رقابت و خصومت شدت داشت پیغمبر (ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود .

«ابن هشام» متن این پیمان را در تاریخ خود ذکر نموده و مطابق مندرجات آن پیمان ، مسلمانان مکه و مدینه اعتراف کرده اند که هر دو تابع يك فكر و يك عقیده میباشد . سپس پیغمبر میان مهاجر و انصار ، عقد برادری اجراء نمود و این نخستین شالوده اتحاد اسلام بود که بدست پیغمبر (ص) طرح شد . شماره مسلمانها در آن روز از صد تجاوز نمیکرد و بلکه بصد نمیرسید ، اما همان عده کم احکام مهم اسلام مانند نماز، روزه، زکوة و غیره را اجراء میکردند و با این اقدام بآئین اسلام رسمیت و اهمیت میدادند . کم کم عده ای از بزرگان مدینه بدین اسلام در آمدند و اسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطور که اسلام آوردن حمزه و عمر در مکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت .

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند ب فکر مغلوب ساختن دشمنان و مخالفان خود یعنی اهل مکه افتادند و در صد جنگ با آنان بر آمدند و مانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشور گشائی مشغول شدند . اینجنگ های داخلی را غزوات میگویند و مهمترین آن غزوه بدر کبری است که در آنجنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوة بدر  
کبری

«بدر» نام جاه‌های منزلگاهی میان مکه و مدینه است و کاروان‌های مکه و شام ناچار برای بدست آوردن آب در این محل بار می‌انداختند در سال دوم هجرت مسلمانان خبر شدند، که ابوسفیان باسی مرد دیگر از شام بمکه می‌رود و کاروان بزرگی از کالا با خود می‌برد. پیغمبر (ص) که این را دانست یاران خود را برای جنگ با این دسته از قریش و غارت اموال آنان دعوت کرد ابوسفیان تا ازین خبر آگاه گشت بکفار مکه پیام فرستاد. صد سوار و هشتصد و پنجاه پیاده از مکه بیاری ابوسفیان آمدند و مسلمانان نیز برای کارزار آماده گشتند. شماره مسلمانان در آن غزوه ۳۱۳ نفر میشد که هفتاد نفرشان مهاجر و بقیه از انصار بودند تمام این عده فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند. مسلمانان با شتاب بسیار از مدینه در آمدند و جاه‌های منزلگاه بدر را تصرف کرده در انتظار ورود قریش نشستند و برای پیغمبر (ص) سایه بانی «عریش» ساختند. پیغمبر (ص) با ابوبکر، در آن سایه بان نشست و پیروان خود را برای مبارزه آماده فرمود:

دیری نپائید که قافله قریش سر رسید بسیاری از بزرگان قریش و دشمنان پیغمبر مانند ابوجهل و غیره میان آنان بودند. پیغمبر (ص) بخوبی میدانست که پیروزی یا شکست در این جنگ، کار را بکسره می‌سازد چه در صورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر می‌آید ولی اگر مسلمانان پیروز میشدند البته زود جلو می‌رفتند. پیغمبر (ص) همینکه از شماره زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سر با آسمان بر آورده فرمود:

«خدا یا اگر این گروه کوچک نابود شود کسی در جهان تو را پرستش نخواهد کرد» مطابق مرسوم اعراب جنگ تن به تن شروع شد. مسلمانان ابوجهل را کشته سرش را بحضور پیغمبر (ص) آوردند. پیغمبر (ص) سجده شکر بجا آورده فرمان یورش داد و در مدت کوتاهی کفار قریش شکست خورده گریختند. در این جنگ از مسلمانان شش مهاجر و هشت انصاری کشته شد در صورتی که شماره کشتگان قریش به هفتاد رسید و بیشترشان از اشراف و تیره‌های بنی‌امیه، مخزوم، بنی‌اسد و غیره بودند. مسلمانان هفتاد نفر هم اسیر گرفتند که از آن جمله: عقبه بن ابی معیط از دشمنان سر سخت پیغمبر (ص) بود و چون پیغمبر (ص) از عقبه آزاد بسیار دیده بود، فرمان داد سرش را ببرند. علی بن ابیطالب (ع) و حمزه عموی پیغمبر (ص) در این جنگ پیش از دیگران

رشادت بخرج دادند عده ای از بزرگان قریش مانند ابوسفیان و عمرو عاص بمکه گریختند و اتفاقاً همانها که از میدان بدر بمکه فرار کردند، در آتیه از سرداران نامی اسلام شدند.

باری نزدیک بود مرتقسیم اموال میان مسلمانها نزاع در گیرد ولی پیغمبر (ص) غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم کرد و چیزی برای خود برنداشت و با این تدبیر، از کشمکش مسلمانان جلوگیری شد. پس از آن کفار قریش اموال زیادی به مدینه فرستاده، بعبادت آن زمان اسیران خود را خریدند و از این راه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد.

دیگر از پیروزی‌های مسلمانان در آن روز، اینکه ابولهب عمو و دشمن خونین پیغمبر (ص) در واقعه بدر، شرکت نکرد و بعبادت معهود اعراب شخص دیگری را از طرف خود مأمور جنگ کرد. ولی همینکه خبر شکست قریش را شنید، بسیار متأثر شد و چند روزی پس از واقعه بدر، در شهر مکه در گذشت.

جنگ احد «قریش» یکسال بعد از شکست بدر، سه هزار سپاهی گرد آورده، بسرکردگی ابوسفیان برای جنگ با مسلمانان از مکه بیرون آمدند. در این لشکر - کشی هفتصد شتر سوار و دو رست اسب سوار و بقیه پیاده بودند. زنهای قریش نیز با دایره همراه سپاهیان آمده و آواز میخواندند. دایره میزدند و مردان را بخونخواهی و تلافی شکست بدر، تشویق می نمودند. خالد بن ولید، که بعدها از سرداران نامی اسلام شد، جزء این سپاهیان بود.

همینکه پیغمبر (ص) از لشکر کشی قریش آگاه گشت. با یاران خود نمود که آیا در مدینه بمانند و یا از شهر بیرون آمده، جلوی دشمن را بگیرند، خود حضرت و عبدالله بن ابی بن سلول (از یاران) نظر داشتند، که در مدینه باشند و از شهر دفاع کنند، اما اکثریت یاران را عقیده آن بود که از شهر خارج شوند. پیغمبر (ص) از نظر خود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و با هزار سوار و پیاده از مدینه بیرون آمدند، ولی در وسط راه، عبدالله بن ابی بن سلول بایک سوم همراهان از پیروی پیغمبر (ص) دست کشیده برگشت و قریش این خبر را با خبر دروغین گشته شدن پیغمبر (ص) منتشر

کرده باعث ضعف روحیه مسلمانان شدند .

سپاهیان قریش و لشکر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند و شروع به بارزه کردند ، ولی چون روحیه مسلمانان بواسطه بازگشت عبدالله و يك سوم همراهان ضعیف شده بود ، كفار قریش پیروز شدند . حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد و سر پیغمبر (ص) شکسته خون از آن روان گشت .

کشته شدن حمزه ، شکست بزرگی برای مسلمانان بود همانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت . شماره کشتگان اسلام ، در این جنگ به هفتاد رسید . كفار قریش بطرز وحشیانه کشته های اسلام را مثلله کردند . هند دختر عتبه مادر معاویه وزن ابوسفیان ، شکم حمزه را پاره کرد و جگر او را در آورده و بدهن گذارد ولی نتوانست آنرا فرو بدهد .

گرچه شکست احد برای مسلمانان ، بسیار گران بود اما چون مزه پیروزی را چشیده بودند از این پیش آمد ناگوار نومید نشده شکست خود را خیانت این سلول دانستند و آماده پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش آمد .

جنگ خندق - قبیله های عرب که از پیروزی قریش در جنگ احد آگاه گشتند ، دسته دسته باهل مکه پیوستند که از آن جمله قبیله غطفان و سایرین بودند . قبیله بنی نضیر و قبیله بنی قریظه یهود هم جزء آنان در آمدند ، زیرا مسلمانان پیاده ای جهات این دو طایفه یهودی را که در نزد يك مدینه جا داشتند از محل خودشان کوچانده بودند . این عده مختلط یهود و عرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند در تاریخ اسلام بنام احزاب خوانده میشوند (حزب بمعنای دسته و احزاب جمع آن است) شماره احزاب از پانزده هزار بیشتر بود ، که هزار شتر و چهار صد اسب همراه داشتند در صورتی که عده مسلمانان بسه هزار میرسید و چون از جنگ احد تجربه آموخته بودند این بار ، از مدینه بیرون نیامدند .

میان یاران پیغمبر (ص) ، مردی بنام سلمان از اهل ایران بود و همینکه از قصد هجوم كفار به مدینه خبر یافت به پیغمبر (ص) یاد آورد که خندق بکنند سلمان گفت کنند خندق از تدابیر سودمند جنگی است و در ایران آن را بکار میبرند . پیغمبر (ص)



گفته‌اند که مسلمانان را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه خندق حفر کنند ولی چون عده کافی نداشتند از یهود بنی قریظه نفرات کرایه کردند و خود پیغمبر (ص) با زحمت و رنج یاران همراه شده بدوش خود خاك ميكشيد و زمین می کند و در ظرف پانزده ، شانزده روز خندق کنده شد .

احزاب که بمدینه رسیدند و خندق را دیدند در شکفت ماندند ، چون نمیتوانستند بمدینه هجوم آورند و آنرا تدبیر تازه جنگی دانستند قریب يك ماه ، احزاب پشت خندق ماندند و فقط با تیراندازی و پرتاب سنگ گاه گاه مبارزه میکردند یکی دو تن از آنان کوشیدند با اسب از خندق بگذرند ، اما اسبشان لغزیده افتادند و گردنشان خرد شد و این واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت و بالاخره یکی از آنان بمیدان آمده مبارز طلید . علی بن ابی طالب (ع) از مدینه خارج شده جنگ تن به تن کرد و حریف خود را از پا در آورد .

در این هنگام ، باد و باران تندی در گرفت . چادرهای احزاب را از جا در آورد . دیگرهای آنانرا واژگون کرد . اما اهل مدینه که در منزلها و خانه های خویش بودند ، از باد و باران زیانی ندیدند . احزاب این سوء اتفاق را بفال بد گرفته رو بمکه گریختند و با این گریز کفار ، شکست مسلمانان در واقعه بدر جبران شد .

این دوسه پیش آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفاع می باشد و نخستین پیروزی (فتح) مسلمانان تصرف اراضی بنی نضیر یهود میباشد باینقسم که پیغمبر بنابه مصلحتی به یهود بنی نضیر فرمان داد از مسکن خود که در اطراف مدینه بود کوچ کنند . یهودیان این دستور را رد کردند . پیغمبر (ص) شش روز آنانرا محاصره کرد ، یهودیان حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر (ص) با آنان شرط نمود که تمام دارائی خود را بگذارند و فقط هر کس آنچه که يك شتر میتواند حمل کند بار گیرد و ببرد (اسلحه از این قسمت مستثنی بود) و همانطور رفتار شد پیغمبر (ص) پس از کوچ دادن یهود ، بقیه اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد (سال ۶ هجری) و همین قسم با یهود بنی قریظه و یهود خیبر رفتار شد و چون خیبر قلعه های مستحکمی داشت مسلمانان آن را با شمشیر گشودند .